

## نامه فرنگستان و جمال زاده\*

آقای جلال متینی در مقاله «چند کلمه دیگر درباره جمال زاده» در فصلنامه ایران شناسی (سال ۱۰، شماره ۴، ص ۷۹۱) و پژوهشگر توانا آقای ناصرالدین پروین در مقاله «جمال زاده روزنامه نگار» (همان مجله، سال ۹، شماره ۴، ص ۶۶۰)، خواسته اند رابطه جمال زاده و نامه فرنگستان را بیان فرمایند و نیز روشن سازند که چاپ چه مطلبی از جمال زاده در آن مجله موجب ممانعت از ورود نامه فرنگستان به ایران گردیده بوده است. هر دو نویسنده محترم اذعان دارند که با کوشش فراوانی که به عمل آورده اند موفق به دست آوردن نامه فرنگستان نشده اند. خوشبختانه این جانب دوره این مجله را جزو مجموعه مجلات و

\* پس از انتشار ایران شناسی (شماره ۴، سال ۱۰، ۱۳۷۷) که در مقاله «چند کلمه دیگر درباره جمال زاده» نوشته بودم، همان طوری که آقای ناصرالدین پروین نیز به دوره کامل نامه فرنگستان دسترسی نداشته است (ایران شناسی، شماره ۴، سال ۹)، بنده نیز با مراجعه به برخی از کتابخانه های دانشگاهی امریکا توانستم این مجله را به دست بیاورم تا معلوم گردد کدام یک از مقاله ها یا کاریکاتورهای تهیه شده به توسط جمال زاده خشم روحانیان را برانگیخته بوده است و بدین جهت از ورود آن مجله به ایران ممانعت به عمل آورده اند.

آقای جسیم، پس از ملاحظه این مقاله، تلفنی اطلاع دادند که دوره کامل نامه فرنگستان را در اختیار دارند و تصاویر آن را - که برخلاف تصاویری که ما از کتاب مهرداد مهرین نقل کرده بودیم - کاملاً روشن است برای ایران شناسی خواهند فرستاد. از توجه ایشان تشکر کردم و قرار شد آنها را بفرستند. پس از چند ماه آن تصاویر را به همراه مقاله یا رساله ای در ۵۶ صفحه نیم ورقی فرستادند! آقای جسیم برای آن که مشی نامه فرنگستان و آراء نویسندگان آن را نشان بدهند، برخی از مقاله های آن مجله را به صورت کامل یا خلاصه شده نقل کرده و نظر خود را نیز درباره گردانندگان آن مجله و به خصوص شخص جمال زاده ذکر نموده اند. با توجه به صفحات محدود مجله، قسمتهای اساسی آن مقاله، همراه با تصاویر مورد بحث در این شماره از نظر خوانندگان می گذرد.

روزنامه‌ها در کتابخانه شخصی خود دارم. بدین جهت لازم دانستم برای روشن شدن تاریخ و شناخت بهتر جمال زاده، موضع سیاسی و اجتماعی آن مجله را مرور کنیم و به افکار سیاسی و اجتماعی آن چند نفر جوان به اصطلاح روشنفکر آن زمان که جمال زاده هم یکی از آنها بوده است آشنا شویم.

گروهی از دانشجویان ایرانی مقیم برلین در سال ۱۳۰۳ شمسی انجمنی به نام «امید ایران» برای دادن هرگونه اطلاع راجع به زندگانی و طرز تحصیل به محصلین ایرانی چه در ایران و چه در اروپا تشکیل دادند و اولین شماره نامه فرنگستان، ماهنامه این انجمن، در ماه مه ۱۹۲۴ (خردادماه ۱۳۰۳ شمسی) انتشار یافت. برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم بهتر است نخست مروری به برخی از حوادث مهم سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ خورشیدی در ایران داشته باشیم تا مطالب و مقاله‌های مندرج در نامه فرنگستان را بهتر درک کرده و به موضع آن مجله بهتر آشنا شویم:

۱۶ مهرماه ۱۳۰۲ - احمد قوام السلطنه رئیس الوزرای سابق به وزارت جنگ احضار و پس از بازجویی به دستور سردار سپه توقیف شد. علت احضار و توقیف مربوط به کشف شبکه ای بود که ظاهراً قصد ترور سردار سپه را داشته اند و قوام السلطنه آن شبکه را رهبری می کرده است؛ ۳۰ مهرماه - قوام السلطنه با شفاعت سلطان احمد شاه و تصویب نامه هیأت وزیران از زندان آزاد شد. سردار سپه نیز از حق خصوصی خود صرف نظر نمود؛ ۳ آبان - سلطان احمد شاه فرمان رئیس الوزرای سردار سپه را امضاء کرد؛ ۸ آبان - احمد شاه برای تودیع با آقایان علما به قم رفت؛ ۱۱ آبان - سلطان احمد شاه تهران را به قصد اروپا ترک نمود. سردار سپه رئیس الوزراء تا سرحدوی را بدرقه کرد؛ ۲۸ اسفند - در تهران تظاهرات پرادمانه ای به منظور تغییر رژیم سلطنتی به جمهوری انجام گرفت و دامنه آن به شهرستانها نیز کشیده شد... عصر همان روز جمعیتی در مسجد شاه تهران اجتماع نموده بر ضد جمهوری دست به تظاهرات زدند؛ ۲۹ اسفند - عده ای از طرفداران سردار سپه به منزل محمد حسن میرزا ولیعهد رفته به وی تکلیف استعفا نمودند و...؛ ۳۰ اسفند - در جلسه علنی مجلس مدافعین و مخالفین جمهوری سخنرانی کردند و طرح قانونی برای تغییر رژیم مشروطه به جمهوریت به مجلس تقدیم شد؛ ۲ فروردین ۱۳۰۳ - جلسه علنی مجلس برای اعلام جمهوریت تشکیل شد و عده زیادی از روحانیون و اصناف در میدان بهارستان اجتماع نموده بر ضد جمهوریت و سردار سپه شعار دادند. بین نظامیان و مردم زد و خورد در گرفت که عده ای مجروح و چند نفر مقتول شدند؛ ۵ فروردین - عده زیادی از علما و بازرگانان با سردار سپه ملاقات نموده مخالفت خودشان را با جمهوری اعلام نمودند؛ ۶ فروردین - سیل تلگراف از شهرستانها درباره مخالفت با جمهوریت سرازیر شد. رهبری مخالفت با جمهوریت را روحانیون

به عهده داشتند؛ ۱۱ فروردین - سردار سپه برای مذاکره با علمای اعلام و مجتهدین وارد قم شد. در جلسه ای که تشکیل شد علما رسماً مخالفت خودشان را با جمهوری اعلام نمودند و سرانجام سردار سپه به آنها قول داد که فکر جمهوریت را تعقیب نخواهد کرد؛ ۱۲ فروردین - سردار سپه طی اعلامیه ای نهضت جمهوری را متوقف نمود؛ ۱۵ فروردین - سلطان احمدشاه از اروپا طی تلگرافی سردار سپه را از رئیس الوزرای عزل کرد و از مجلس درخواست کرد مستوفی الممالک را به این سمت برگزینند؛ ۱۸ فروردین - سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ به عنوان تعرض و قهر استعفا نمود و موقه به رود هن ملک شخصی خود رفت. در همین روز از طرف احمدشاه مستوفی الممالک به رئیس الوزرای منصوب شد؛ ۱۹ فروردین - روزنامه های طرفدار سردار سپه مقالات اساسی خود را به استعفای او اختصاص دادند؛ ۲۰ فروردین - فرماندهان نظامی در تهران و شهرستانها به تظاهرات پرداختند و امرای لشکر تلگرافهای تندی علیه مجلس و مخالفین سردار سپه مخابره کردند؛ ۲۱ فروردین - مجلس شورای ملی در جلسه علنی با ۹۲ رای موافق مجدداً سردار سپه را به رئیس الوزرای برگزید و هیأتی از نمایندگان مجلس مرکب از مشیرالدوله، مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، سردار فاخر حکمت، سلیمان میرزا و سید محمد تدین به رودهن رفتند و سردار سپه را به تهران آوردند. در همین روز مجلس انتخاب سردار سپه را به رئیس الوزرای طی تلگرافی به سلطان احمد شاه در اروپا اطلاع داد؛ ۲۳ فروردین - احمد شاه در پاسخ صلاح اندیشی مجلس را رد نکرد؛ ۲۴ فروردین - سردار سپه کابینه خود را به مجلس معرفی کرد؛ ۷ مرداد - اقلیت مجلس سردار سپه را به سه علت استیضاح کرد؛ ۱۷ مرداد - مجلس به اتفاق آراء به سردار سپه رای اعتماد داد؛ ۲۶ بهمن - مجلس فرماندهی کل قوا را از احمد شاه سلب و به رضاخان سردار سپه واگذار کرد؛ ۴ اسفند - در مجلس شورای ملی طرح اقلیت مبنی بر دعوت از احمدشاه برای بازگشت به ایران مورد تصویب واقع نشد.

نامه فرنگستان - با مقاله «ما چه می خواهیم» شروع می شود. آقای ناصرالدین پروین گویا از جمال زاده شنیده اند که جمال زاده این مقاله را نوشته است (ایران شناسی، شماره ۴، سال ۹، صفحه ۶۵۷)، در پاورقی ۴۳ همان مقاله در صفحه ۶۷۱ افزوده اند: «جمال زاده در برابر پرسش من، این مقاله را از خود دانست و افزود که دیگران هم با مضمون آن موافقت کامل داشتند...».

در فهرست نویسندگان شماره اول نامه فرنگستان در مقابل عنوان «ما چه می خواهیم» اسم نویسنده را «فرنگستان» نوشته اند. در خود نامه فرنگستان اسم صاحب امتیاز و سردبیر به چشم نمی خورد. اگر گفته جمال زاده را قبول کنیم که صاحب امتیاز آن احمد فرهاد بوده است قاعده باید از ذکر «فرنگستان» در مقابل عنوان مقاله «ما چه می خواهیم» به این

نتیجه برسیم که نویسنده آن مقاله احمد فرهاد بوده است نه جمال زاده. مگر این که احمد فرهاد از جمال زاده خواسته باشد که مقاله آغازین مجله را بنویسد و نام خود را در مقابل آن ذکر نکند. چرا؟... در مندرجات ۱۲ ماهه مجله ملاحظه می کنیم که در بقیه مقاله ها، هم جمال زاده اسم خود را ذکر کرده است و هم احمد فرهاد. بنده تصور می کنم که منظور از آن «فرنگستان» در مقابل عنوان «ما چه می خواهیم» همان احمد فرهاد است. گذشته از آن اگر به زندگی صد و چند ساله جمال زاده دقیق شویم خواهیم دید که او مطالب دو بعدی و دورنگی و ضد و نقیض کم نگفته است (رجوع کنید به مقاله «جمال زاده و مخالفان او» ایران شناسی، شماره ۴، سال ۹). در مقاله «ما چه می خواهیم» نوشته اند:

ما می خواهیم ایران را اروپایی کنیم. ما می خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم، ما می خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را به کار بندیم: ایران باید روحاً، جسماً، ظاهراً، باطناً فرنگی مآب شود.

خوشبختانه یا بدبختانه ما امروز در محیط آزادی زندگی می نمایم که در آن جا خرافات سلطنت ندارد. مردمان جاهل، پیشوا و قائد جمعیت نیستند، هر کس در اظهار عقیده خود آزاد است؛ نه کسی قلم می شکند، نه زبان می برد، نه تهدید به حبس می نماید، خواهران و برادران جوان، ما می خواهیم این سعادت و خوشبختی را که قضا و قدر نصیب ما نموده با شما قسمت نمایم» (نامه فرنگستان، شماره ۱، ص ۱-۲).

به هر حال این مقاله را جمال زاده نوشته باشد یا احمد فرهاد زیاد مهم نیست در هر صورت طرز اندیشه و ایدئولوژی گردانندگان مجله لااقل در آن روزها همان است که در محتویات مقالات این مجله ذکر شده و مطالب آن مورد تأیید همه آنها بوده است. آن چند نفر جوان به اصطلاح روشنفکر آن روز با آن عقیده موافق بودند که ایران و ایرانی باید روحاً و جسماً و ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود. جمال زاده هم یکی از آن چند نفر بوده است.

حالا ببینیم این مدعیان دموکراسی و آزادی و آزاداندیشی چگونه علناً در صفحه های دیگر همان مجله، نسخه استقرار نظام دیکتاتوری و از بین بردن روحانیت را که معتقد بودند جلو پیشرفت اجتماعی ایران را گرفته است و ریختن خون صدهزار نفر از نه ملیون نفر جمعیت ایران را ارائه می دهند:

عدم امکان انقلاب با اوضاع فعلی - لزوم ظهور دیکتاتور، دیکتاتور عالم جدی: حال چندی ست در ایران رسم شده است بگویند باید انقلاب کرد، باید خون ریخت، من هم موافقم، باید خون ریخت، باید انقلاب کرد، باید اقلاً صد هزار نفر از نه ملیون جمعیت را تلف نمود. ولی چطور و

چسان، مشهدی احمد بقال که زندگانی خود را رفتن روضه، گرفتن دو سه زن، اطاعت کورکورانهٔ آخوند محل می داند، قادر به انقلاب کردن نیست. آقا شیخ بیسواد هم که در مدرسه... هیأت قدیم را خوانده، هنوز به اعتقادات غلط سخیف خود استوار مانده، در دهان گرفتن آب خزانهٔ حمام را که بر اثر کثافت مرد و زن متعدد رنگین، غلیظ و متعفن شده مستحب می داند، قائد انقلاب نخواهد شد.

پس چه باید کرد؟ بایستی مأیوس گشت و امور مملکت بلادیده را به قضا و قدر خیال واگذار کرد یا رخت از آن محیط بربست و در میان اجانب قرار گرفت... تا اکثر مملکت را عمامه به سرهای بیسواد، مردمان عامی تشکیل داده با طریق قانونی نمی توان تغییراتی در امور داد. هر قانونی طرح گردد ایرادی از طرف آخوند جاهل خواهد داشت. وقتی که لازم شود یک عده به تلگرافخانه آمده بدون این که بفهمند صحبت از خواستن و نخواستن چیست، فریاد کرده و زاری و تضرع نموده، خواهند گفت، نمی خواهیم، نمی خواهیم. اگر از آنها پرسند چه چیز را نمی خواهید و چرا نمی خواهید، جواب خواهند داد، نمی خواهیم. آقا در بالای منبر گفته است هر که بخواید کافر است، کافر...

وقتی که مملکت و وکلاء نتوانند دردهای مملکت را درمان نمایند به کی باید متوسل شد. من می گویم در مملکتی که وضعیات آن صورت اوضاع فعلی ایران را دارد، فقط فکر فرد می تواند نجات جامعه را باعث شود. فکر فرد، عمل فرد، همان طوری که حکومت اکثریت عالم در همه موقع نجات ملی را باعث شده حکمفرمایی اکثریت جاهل به تصدیق تاریخ هیجده سالهٔ مشروطیت ایران مایهٔ عقب افتادن ایرانی گردیده است... در محیطی که به نام آزادی قلم و ملت، هر جاهل متملقی قلم در دست گرفته نه در روزنامه بلکه فحشنامه اراده کرده به عرض و ناموس دزد و غیر دزد حمله می کند، چه شکل می تواند به اکثریت عقیده داشت. در محیطی که قانون صحیح وجود ندارد، در محیطی که هر آخوند بیسواد محکمه باز کرده مردم را تکفیر نموده، زن را به خانه حرام می کند، چه قسم ممکن است حکومت قانونی ترتیب داد، باید یک صاحب فکر، فکر نو، زمام حکومت را در دست گرفته، با یک عمل، عمل تازه خاتمه به این وضعیات بدهد. برای او دو صفت لازم است: جدیت و علم. موسولینی، رئیس الوزرای فعلی ایتالیا، دیکتاتور است. موسولینی هر دو صفت را داراست. موسولینی هم معلومات دارد و هم جدیت، موسولینی مواجه مشکلات عدیده گردیده ولی همه موقع با فکر و در نتیجهٔ عملیات خود آنها را رد کرده است. موسولینی مقصود خود را فراموش نکرده، از همه بالاتر موسولینی لیدر حزب فاشیست است. موسولینی می گوید، برای من جمهوری و شاه فرق ندارد... باید این فکر را همواره قوت داد باید به هموطنان بی اطلاع عزیز که دل زیبایی داشته، هر چیز را برای ایران آرزومندند فهماند که با ترتیب فعلی تشکیل حکومت

به شکل حکومت‌های دولتمدنه غیر ممکن است باید آن فرمانفرمای مطلق، آن فرمانفرمای مطلق که علم و عمل را توأمأ دارا بوده خود را حاضر فداکاری می نماید. خاتمه به وضعیات فعلی داده... انقلاب غیر از این که دیکتاتوری زمینه آن را تهیه نماید، صورت نمی گیرد... باید تصمیم غیر قابل تغییر دیکتاتور عالم جوان به این هوجبگریها، مغلظه بازیها خاتمه دهد، باید فهم او فکر او، جدیت او مسائل معضله را حل نماید... حالا بار دیگر می گویم. اگر می خواهید انقلاب کنید، اگر می خواهید سدهای راه ترقی معارف را از میان بردارید و اگر می خواهید روزی لذت آزادی، آزادی را که امروز اروپایی در آغوش دارد بچشید، دیکتاتور عالم تولید کنید.

دیکتاتور عالم، دیکتاتور ایده آل دار، با هر قدم خود چندین سال سیر تکامل را پیش می برد. در تحت عنوان حکومت مطلقه «دیکتاتوری» همه چیز قابل تحمل است، زیرا بهترین جواب برای اشخاص ناراضی این است که: او چنین می خواهد، او فعلاً قادر و تواناست، چه می توان کرد... بنا بر این جز این که فعلاً به دست توانای فرد مطلع خود را امیدوار سازیم راه دیگری در پیش نیست. او باید عملیاتی را شروع کند که ملت را برای انقلاب حقیقی حاضر سازد. او باید راهنما شده و خائن و خادم را تمیز داده، لذت زندگانی واقعی را به مردم بچشاند. حالا فکر می کنید اگر با یک چنین صفات شخصی را در اطراف خود می بینید تقویتش نموده این مقام را به او بدهید. زیرا بالاخره او باید مرد نو ایران باشد، او باید فکر نو آورد، عصر نو برای اهالی مملکت باستانی ایران تهیه نماید (نامه فرنگستان، شماره ۱).

ملاحظه فرمایید که زمان انتشار این مقاله و ارائه این نسخه، سال ۱۳۰۳ درست زمان قلدری سردار سپه، رئیس الوزراء و زمزمه انتقال سلطنت از قاجاریه به اوست.

آقای جلال متینی نوشته اند:

جمال زاده یکی بود یکی نبود را در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در برلین چاپ کرد و کتاب بعدی خود دارالمجانبین را در سال ۱۳۲۰ در تهران منتشر ساخت. سبب این سکوت بیست ساله چه بوده است؟ ولی از وی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ جمعاً بیش از سی کتاب از داستان، ترجمه و تألیف به چاپ رسیده است. چاپ کتابهای او از ۱۳۲۰ به بعد تا آن جا که به یاد دارم در دو مورد با عکس العمل گروهی از هموطنانش روبرو گردیده است (ایران شناسی، شماره ۴، سال ۹، ص ۶۱۲).

شاید با خواندن مطالبی که از نامه فرنگستان نقل شد، مشکل آقای جلال متینی هم درباره سکوت بیست ساله جمال زاده حل گردد. اگر به تاریخ گذشته ایران به طور ژرف نظر بیندازیم مرض چند بعدی و چند رنگ بودن سطح بالای جامعه را که آسیبهای اجتماعی بسیار برای ما به بار آورده است ملاحظه خواهیم کرد. اگر فرهنگ جامعه ما استعداد

اشخاص را در زمینه های ادبیات، علوم انسانی، اجتماعی، طبیعی یا پزشکی از انحرافهای سیاسی آنها جدا می کرد، آن وقت می توانستیم به قضاوت درست درباره آنها دست یابیم. برخی از این اشخاص چون در رشته ای مورد پسند جامعه قرار گرفته و صاحب نام شده اند، با بهره گیری از بُعد مورد پسند و ستایش زای خود از بروز آفتابی شدن نکات انحرافی آنها در سیاست و کجرویهای اجتماعی و یا مالی آنها جلوگیری شده است. مرض دو بُعدی و رنگ عوض کردن یکی از آفات جوامع غیر دموکراسی است.

تصادفی نیست که جمال زاده فرزند آخوند مدافع آزادی که حتی جانش را هم در راه کسب مشروطیت و آزادی از دست داده است، ضد آخوند و روحانیت می شود و نسخه رژیم دیکتاتوری را برای مردم ایران تجویز می کند...

جمال زاده علل بدبختی و عقب افتادگی و مفسد اجتماعی ایران آن روز را دکانداری آخوندها و روحانیت دانسته و پس از استقرار رژیم دیکتاتوری رضاشاهی گویا به آرزوی خود رسیده و بیست سال تمام قلمش را غلاف کرده و لاقلم چیزی منتشر نساخته است. اما پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری و آغاز وزیدن کمی نسیم آزادی و دموکراسی در ایران رنگ عوض می کند و با بُعد دیگر قلم به دست می گیرد. او که در تمام سی و هفت سال (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷) درباره محسنات آزادی و دموکراسی داد سخن می دهد، هرگز در آثارش نظر موافق با آخوند و روحانیت دیده نمی شود. اما با وقوع انقلاب اسلامی در ایران یک شبه رنگ عوض می کند و با بُعد دیگر، طاغوت و شاه و شاهنشاهی را به باد انتقاد می گیرد و آنها را خائن می داند و اعتقاد راسخ خود را به روحانیون و آخوند و در صدر آنها امام خمینی اعلام می دارد و تمام کارهای مثبت انجام شده در ایران از زمان ساسانیان به بعد را از برکت وجود روحانیت می داند.

در مقاله های مفصل نامه فرنگستان در درجه اول حمله به آخوندها و روحانیون جلب توجه می کند از آن جمله:

در مقاله «کاپیتولاسیون» به قلم حسین فروهر: «باید خود را از تحت نفوذ ملانماهای ریاکار خلاص سازیم، باید به خرافات و اوهام پشت پا زده...» (شماره ۱). ابراهیم مهدوی در مقاله «جنگ با طبیعت» که ترقیات تدریجی فلاحت در آلمان را با فلاحت در ایران مقایسه کرده است، علت بدبختی دهقانان ایران را آخوند می داند: «صریح باید گفت، آخوند بیسواد. اوست که از انتشار علوم جدید در مملکت جلوگیری نموده...» (شماره ۱). مشفق کاظمی که در مقاله «چایی ساعت پنج» از مجلس «دانس» و رقص زنان و مردان زیبایی و آرایش خانمها سخن می گوید می نویسد: مگر در بهشت چه خواهد

بود! ولی این جا بهشت نیست... این جا یک گوشه از محیط آزاد است، می فهمید، محیط آزاد. این جا مملکتی ست که در آن منطق و برهان حاکم است... این جا عمامه به سبب بیسواد هادی نیست...» (شماره ۱).

در همان صفحه به عنوان کلمات قصار نوشته اند: «چه خوب می شد اگر: بر عمامه از روی بزرگی مالیات می بستند»، «از ریش حاجیها قدری به سرشان وصله می نمودند»، «زنان اروپایی به تقلید زنان شرقی رومی گرفتند»، «فرنگی مآبها به تقلید آخوندها برای خر کردن مردم ریش نمی گذاشتند»، «قم کانون سیاست نمی شد»...

مشفق کاظمی در مقاله «نهضت بر ضد هادیان بیسواد، نهضت حقیقی ایران است». در پاسخ این سؤال که چه کسی ما را بدین ذلت دچار کرده است، جواب می دهد: هادی بیسواد. و برای درمان درد پیشنهاد می کند «حالا باید دیگر فریب آخوند بیسواد را نخورد... حالا باید به تکفیر ملا و قلم شکستن آقا اهمیت نگذاشت...» (شماره ۲). حسن نفیسی در مقاله «مقاله نویسی تقی خان یا اصول محافظه کاری»: «آخوندها مایه بدبختی ایران هستند، تا زمانی که دست آخوندها از امور اجتماعی ایران کوتاه نشده، اصلاح ایران محال است. دنیای امروز با دنیای زمان ملا باقر مجلسی خدایا مرز فرق کرده. امروز در سرتا سر عالم، تمدن رونق فوق العاده یافته...» (شماره ۴). مشفق کاظمی در مقاله «لکه ننگین»: «اصلاح چندان مشکل نیست. فقط جرأت لازم است باید محافظه کاری را به کنار گذارده بدون محابا پرسید: آخوند، شعل تو در این مملکت چیست؟ جز این که این قبیل شایع را با تعصبات جاهلانه خود باعث شوی، چه خدمتی به ایران کرده ای؟ آخر شما جز این که به اسم مذهب مقاصد اجنبی را انجام دهید چه شاهکار دیگری نشان داده اید...» (شماره ۵).

به علاوه نویسندگان نامه فرنگستان دوی درد ایران را چنان که گفتیم ظهور یک دیکتاتور عادل و ایده ال می دانند.

عجبا، روشنفکران و جوانان تحصیل کرده آن روز ما، جمال زاده و همقطاران، آزادی و خوشبختی و زندگانی راحت پر سعادت در آلمان را به رخ ایران و ایرانی می کشند و به آنها می گویند که در آن جا «خرافات سلطنت ندارد، مردمان جاهل، پیشوا و قائد جمعیت نیستند، هر کس در اظهار عقیده خود آزاد است، نه کسی قلم می شکند، نه زبان می برد، نه تهدید به حبس می نماید» و می خواهند این سعادت و خوشبختی را که قضا و قدر (نه خدا) نصیب آنها نموده با هم میهنانشان قسمت نمایند ولی همزمان، نسخه ای، به ایران و ایرانی ارائه می دهند و معتقدند که برای سعادت مند و خوشبخت شدن ایران



## ایرانی

«فقط فکر فرد می تواند نجات جامعه را باعث شود» (شماره ۱، ص ۶، س ۴). «چاره جز این نیست که انقلاب غیر از این که دیکتاتورزمینه آن را تهیه نماید صورت نمی گیرد» (شماره ۱، ص ۹، س ۴). «باید تصمیم غیر قابل تغییر دیکتاتور عالم جوان به این هوجیگرها، مغلظه بازیها خاتمه دهد». «اگر می خواهید روزی لذت آزادی، آزادی که امروز اروپایی در آغوش دارد بچشید، دیکتاتور عالم تولید کنید». «دیکتاتور عالم، دیکتاتور اید آل، با هر قدم خود چندین سال سیر تکامل را پیش می برد». «در تحت حکومت مطلقه دیکتاتوری همه چیز قابل تحمل است. زیرا بهترین جواب برای اشخاص ناراضی این است که «او چنین می خواهد» (شماره ۱، ص ۱۰). «باید هر بیسوادی را که روزنامه می نویسد به وسیله نخریدن تهدید کرد و حتی در صورت امکان قلم را از دست او با زور خارج ساخت. ایرانی فعلاً عقاید سیاسی لازم ندارد...» (شماره ۲، ص ۵۲). «حالا فکر کنید اگر با یک چنین صفات شخصی را در اطراف خود می بینید تقویتش نموده این مقام را به او بدهید» (شماره ۱، ص ۱۱).

بدیهی است که منظور و هدف نامه فرنگستان، از جمله «حالا فکر کنید اگر با یک چنین صفات شخصی را در اطراف خود می بینید، تقویتش نموده، این مقام را به او بدهید» چه کسی است.

موضوع شنیدنی دیگر آن است که نامه فرنگستان در مقاله «پیشنهاد مهم» نوشته حسن نفیسی، تغییر مبدأ تاریخ ایران را از هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه، به آغاز سلطنت اردشیر بابکان پیشنهاد می کند: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خسروان ساسانی بیش از چهارصد سال ایران را در نهایت خوشبختی و عظمت نگاهداشتند... پس ما لازم است قدرشناسی کنیم و تاریخ جلوسش [اردشیر بابکان] را مبدأ (حیات) جدید خود قرار دهیم. اردشیر بابکان در سال ۲۲۸ مسیحی به تخت سلطنت نشست و دوره پهلوی را آغاز کرد. اکنون (۱۳۰۳)، ۱۶۹۸ [سال] از این خوشبختی بزرگ می گذرد و در نوروز آینده سال ۱۶۹۹ شروع خواهد شد (شماره ۲).

این بود مستی از مقاله ها و نوشته ها در نامه فرنگستان که موجب تکفیر آن در ایران شد و از ورود و توزیع آن در ایران ممانعت به عمل آمد.

در سرمقاله شماره ۱۱-۱۲ نامه فرنگستان می خوانیم که:

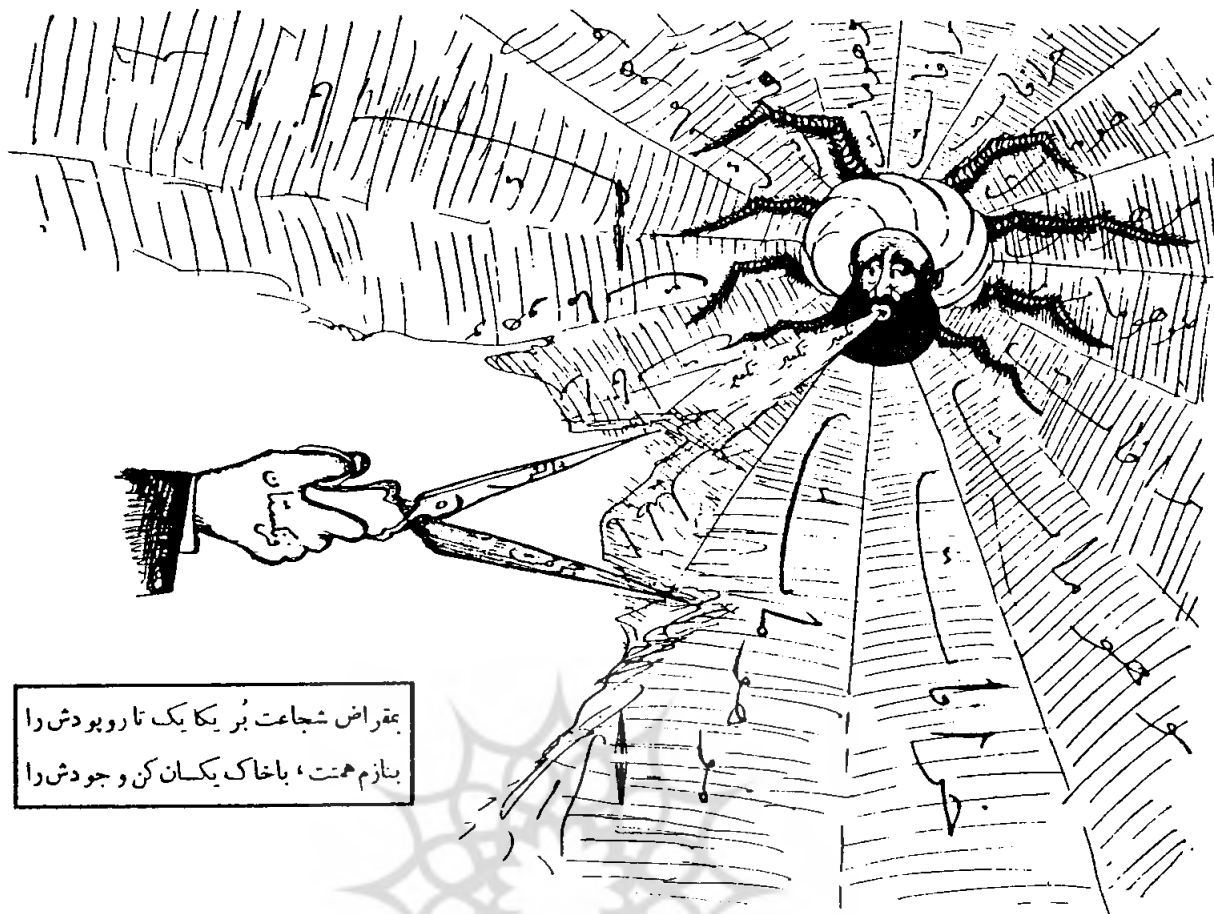
در نتیجه یک سال مقابله و مقاومت با مشکلات گوناگون فرنگستان فائق آمده با این نمره نخستین سال عمر خود را به پایان می رساند. در این مدت مخالفین ما با وسائلی که جهل توده حقیقی ملت در ید قدرت آنها قرار داده است برای خاموش نمودن صدای ما، برای سلب ساده ترین حقوق

بشری یعنی حق اظهار عقیده از ما از پرتاب هیچ تیر نه‌مندی، از برانگیزاندن هیچ مشکل و مانعی خودداری نمودند ولی ما با کمال خونسردی با مشکلات برابری نموده به تهمتهای مخالفین با لبخند جواب داده مقصود و نیت مقدس خود را تعقیب نمودیم. امروز در نتیجه همین بردباری و ثبات قدم می‌توانیم یک دوره نامه فرنگستان که نه تنها نمونه‌ای از افکار و عقاید جوانان ایرانی مقیم اروپا، بلکه آرزوی هر ایرانی که مایل به ترقی ایران است، می‌باشد تقدیم هموطنان عزیز بنماییم. چماق تکفیر، منع ورود فرنگستان به ایران، توییح و ملامت قارئین و ناشرین فرنگستان هیچ کدام از گفتن و نوشتن حرف حق مانع نشد. این درس تلخی است که باید سبب تنبه پیشوایان امروزی ایران گردد.... این حکومت آخوند باید سرنگون گردد. اراده ملت باید بر تمام اراده‌ها حکومت نماید (شماره ۱۱-۱۲).

خواننده گرامی حالا متوجه هستید که منظور نگارنده از مرض دو بُعدی و رنگ عوض کردن و نان را به نرخ روز خوردن که در جامعه ما رخنه کرده و حتی روشنفکر و نویسنده و اندیشمند ما را هم به خود مبتلا کرده است چیست؟ در صفحات قبل ملاحظه فرمودید که چطور این چند نفر جوان تحصیل کرده روشنفکر! دیکتاتوری و فقط فکر فرد را راه نجات جامعه بدبخت ایران می‌دانستند، و حالا درست پس از چند ماه رنگ عوض کرده و مظلومانه می‌گویند «اراده ملت باید بر تمام اراده‌ها حکومت نماید». تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

با این که عدم ادامه انتشار نامه فرنگستان در این شماره (۱۱-۱۲) اظهار نگرندیده ولی این شماره آخرین شماره نامه فرنگستان می‌باشد. راجع به کاریکاتورهای که در شماره ۴ سال دهم ایران شناسی در مقاله «چند کلمه دیگر درباره جمال زاده» نوشته آقای جلال متینی (صفحات ۷۹۱-۷۹۳) مندرج است، عرض کنم که این کاریکاتورها در شماره ۵، ص ۲۳۰ و شماره ۷ و ۸ ص ۳۵۴ و ۳۵۵ نامه فرنگستان چاپ شده است. در آن صفحات نشانه‌ای از این که آنها را جمال زاده کشیده باشد به چشم نمی‌خورد. تنها مدرکی که در دست ماست و حکایت از این دارد که آنها را جمال زاده کشیده، سخن مشفق کاظمی است که خود یکی از نویسندگان آن مجله بوده است. او می‌گوید

پس از انتشار سه شماره به ما خبر رسید که مجله در ایران توقیف شده و به دوایر پست ایران دستور صادر گردیده تا از توزیع آن خودداری کنند. زیرا آخوندها و متعصبین از مقالات آن و به خصوص از کاریکاتورهای جالبی که آقای جمال زاده تهیه کرده و در مجله چاپ شده بود، سخت برآشفته و به نخست وزیر (رضاخان سردار سپه) مراجعه و شکایت از ما برده‌اند.<sup>۲</sup>



بمقراض شجاعت بُر یکا یک تار و پودش را  
 بنازم همت ، باخاک یکسان کن و جودش را

تصویر ۱

مال وقف است تعلق بدعا گو دارد.



تصویر ۲

قابل توجه است که مشفق کاظمی، جمال زاده را «تهیه کننده» آن کاریکاتورها معرفی می کند نه «رسام» و «کشنده» آنها. ممکن است شخصی دیگر آنها را کشیده و به جمال زاده داده و او آنها را در نامه فرنگستان منتشر ساخته باشد. نمی دانم از جمال زاده کاریکاتور دیگری در دست است یا نه، که نشان دهد او اصلاً در این هنر استعدادی داشته است؟

و اما تصاویر: تصویر ۱- آخوندی را با عمامه بزرگ که نمودار داشتن تقدس و روحانیت بیشتر است، نشان می دهد. هفت کژدم به عمامه او وصل است و یک کژدم به ریش او. می خواهد بگوید که آخوند به وسیله عمامه و ریش بزرگ خود همانند کژدم سم را وارد بدن جامعه می کند. آخوند را تار و پود خرافات و موهومات احاطه کرده اند. از دهنش فقط دو نوع سخن بیرون می آید «اباطیل» و اگر کسی آن «اباطیل» را اطاعت نکند و قبول نکند «تکفیر، تکفیر، تکفیر». فرنگستان می خواهد با قیچی دانش و جرأت، آن اباطیل را ببرد تا با بریدن اباطیل، تار و پود خرافات و موهومات به خودی خود از بین برود. فرنگستان در کنار قیچی این بیت را نوشته: «به مقرض شجاعت بُر یکایک تار و پودش را بنامز همت با خاک یکسان کن وجودش را».

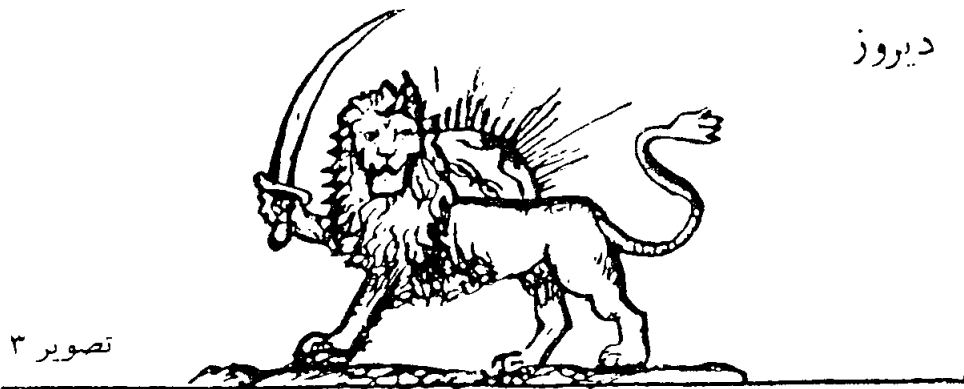
تصویر ۲- آخوندی را با عمامه بزرگ که نمودار ابهت و زهد و تقوای بیشتر می باشد نشان می دهد که ظرف پلویی از مال اوقاف را در برابر خود گذارده و به تناول آن مشغول است و شیشه شرابی را نیز نشان می دهد که آخوند در زیر عبایش مخفی کرده ولی قسمتی از بدنه بطری دیده می شود. روی بطری «شراب شیراز» نوشته شده که گویا بهترین شراب موجود در ایران بوده است. لیوانی نیمه پر نیز در کنار دست او به چشم می خورد. پنهان کردن بطری شراب هم حکایت از ریا و تزویر آخوند دارد. در طرف چپ آخوند، رعیت بدبختی را نشان می دهد که با فرزند خردسال و نحیف و لاغرش که از گرسنگی گوشش به استخوانش چسبیده، از آخوند تقاضای کمک دارد. آخوند در برابر تقاضای رعیت بدبخت می گوید: «مال وقف است و تعلق به دعا گو دارد». آخوند چوب تکفیر را هم جلو خود دارد که هر کس نفسی بکشد و آهنگ ناسازگاری نماید او را تکفیر کند.

تصویرهای ۳ و ۴ و ۵ - تصویر شیر و خورشید علامت رسمی ایران است در سه دوره: تصویر ۳- شیر و خورشید در «دیروز» (در تاریخ گذشته ایران) که شیر با قدرت و سربلندی شمشیر در دست دارد و خورشید نیز تابان است.

تصویر ۴- شیر و خورشید را در «امروز» (ایران در سال ۱۳۰۳ شمسی) نشان می دهد که شیر بر سرش عمامه است، و عمامه نمودار آخوند است که در همه امور مملکت دخالت می کند. یک تسبیح هم به دم شیر آویزان است و به جای شمشیر هم ظاهراً چماق

تکفیر در دست دارد، خورشید هم تابندگی دیروز را ندارد.

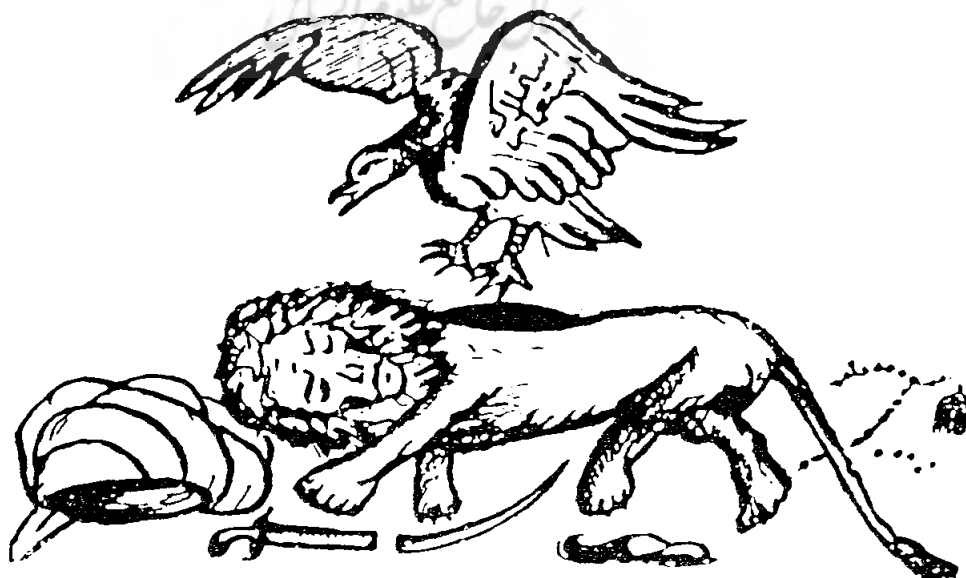
دیروز



امروز



فردا



تصویر ۵

تصویر ۵- شیرو خورشید را در «فردا» - اگر وضع مملکت در سال ۱۳۰۳ تغییر نکند - نشان می دهد. شیر مرده است، عمامه اش به زمین افتاده و شمشیرش شکسته شده و تسبیح هم از دمش جدا گردیده، خورشید هم خاموش شده است. در این حال لاشخوری به نام «استملاک و استعمار» برای دریدن و خوردن شیر مرده بر زمین افتاده آمده است. نویسندگان نامه فرنگستان عبارتند از: محمد علی جمال زاده، میرزا محمد خان قزوینی (فقط یک مقاله)، رضا زاده شفق، مشفق کاظمی، پرویز کاظمی، احمد فرهاد، غلامحسین فروهر، ابراهیم مهدوی، علی اردلان، رضی اسلامی، حسن نفیسی، تقی ارانی، علی نوروز، وهاب مشیری، مرتضی یزدی زاده، روح الله میکده، علی محمد شیبانی، و ابوالقاسم لاهوتی (شعر درباره زن ایرانی، به نام «بداختران»).

لوس انجلس

#### پانوشتها:

- ۱- عاقلی، باقر، روز شمار تاریخ ایران، جلد اول، تهران، نشر گفتار ۱۳۷۲.
- ۲- مشفق کاظمی، مرتضی، روزگار و اندیشه ها، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰، ص ۱۸۲. به نقل از مجله ایران شناسی، سال ۹، شماره ۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی